

یادبود

ادای دینی به پیر ترجمه و فرهنگ

نجف دریابندری، متولد ۱۳۰۸ در آبادان است، او در سال سوم دبیرستان تحصیل را راه کرد و به دنبال کار رفت.

حضور انگلیسی هادر تأسیسات نفتی آبادان و تردد آنان در سطح شهر و کاربرد آن زبان، وی را به یادگیری زبان انگلیسی علاقه مند کرد و به طور خودآموز به فراگیری این زبان پرداخت. در سال ۱۳۳۲ اولین اثر خود را که ترجمه کتاب معروف وداع با اسلحه، نوشته انست همینگوی بود، برای چاپ به تهران فرستاد. همزمان با چاپ این کتاب در سال ۱۳۳۳، به دلیل فعالیت های سیاسی در آبادان به زندان افتاد و بعد از یک سال به زندان تهران منتقل شد.

در زندان به مسائل فلسفی علاقه مند شد و در مدت حبس، کتاب تاریخ فلسفه غرب اثر برتراند راسل را ترجمه کرد که انتشارات سخن بعدها آن را به چاپ رساند. و در نهایت به عنوان سردبیر انتشارات فرانکلین مشغول به کار شد. در آنجا به ترجمه آثار ادبی رمان نویسان و نمایشنامه نویسان معروف آمریکایی پرداخت و کتاب هایی همچون پیرمرد و دریا اثر همینگوی و هاگلبرفین اثر مارک توین را ترجمه کرد.

دریابندری مدت ۱۷ سال با مؤسسه فرانکلین همکاری کرد و در حدود سال ۱۳۵۴ همکاری خود را با این مؤسسه قطع کرد. پس از آن برای ترجمه متون فیلم های خارجی با سازمان ملی رادیو ایران قرارداد بست. از جمله مهمترین آثار وی می توان به ترجمه کتاب های «یک گل سرخ برای امیلی» و «گور به گور» نوشته ویلیام فاکنر، «رگتایم بیلی باگتیک» اثر دکتر ووف، «معنی هنر» اثر هربرت ریدو «پیامبر و دیوانه» نوشته جبران خلیل جبران اشاره کرد.



دریابندری از فارسی به انگلیسی هم ترجمه هایی دارد، از جمله برگردانی نیمی از نسخه ای از اشغال بهرام بیضایی و ترجمه بیشتر کتاب «رد بی خویشی» «خودش که هیچ کدام هنوز منتشر نشده است.

از جمله آثار ماندگار نجف دریابندی کتاب «مستطاب آشپزی ایرانی (از سیر تا پياز)» است که در نوع خود نمونه کامل و منحصر به فرد در فرهنگ ایران محسوب می شود. دریابندری به مناسبت ترجمه آثار ادبی آمریکایی جایزه نور تون و ابلدر را از دانشگاه کلمبیا گرفت.

در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۹۶ کمیته ملی ثبت میراث ناملموس در کنفران فرهنگی فجر تشکیل جلسه داد و در این جلسه نجف دریابندری به عنوان «کنجینه زنده بشری» در میراث خوراک در فهرست حاملان میراث ناملموس به ثبت رسید.

اگرچه نجف دریابندری با عنوان مترجم شناخته شده است و برای سال های طولانی ترجمه کردن کتاب هایی که در چهره رود خوانندگان ایرانی به ادبیات جهان بوده است، جایزه های جهانی دریافت کرده است، اما لازم به به کتاب «مستطاب آشپزی (از سیر تا پياز) اشاره ویژه ای کنیم که به بخشی از فرهنگ ملی ایران پرداخته تا تنوع غذایی و فرهنگ آشپزی در ایران را گردآوری کند و با تحقیق و جست جو درباره آشپزی، به حفظ و حراست این فرهنگ که بخشی از میراث فرهنگی و گردشگری ایران مربوط می شود، کمک شایانی کند. در واقع نجف دریابندری در دوران زندان با آشپزی آشنا شد و پس از آزادی با توجه به ذائقه ماجراجوی (دانقه) ماجراجو عبارتی است که در دریابندری و راستکار به کار می برد) وی و همسرش، فهیمه راستکار که از هنرپیشگان خوش نام سینما بود، آشپزی به یکی از سرگرمی های ایشان تبدیل شد. داستان ایده نگارش کتاب آشپزی نیز به سال ها پیش از نگار این کتاب دو جلدی برمی گردد؛ به ششی که آقای زهرایی در غیاب فهیمه راستکار هممان دریابندری می شود و در هنگام صرف شام که خوراک مکرکی و دست پخت دریابندری بوده است، ایده اولیه نگارش کتاب شکل می گیرد. فهیمه راستکار در آغاز با این کار مخالفت می کند، اما در نهایت به مدت هشت سال در کنار دریابندری به نگارش کتاب مشغول می شود.

گاهی با گوش دادن به

داستان ها سعی می کنم

که از ایده های موجود در

داستان ها به شکلی دیگر

و سبک و سیاقی متفاوت

بهره بگیرم و یا در مورد

فیلم ها هم از همین روش

استفاده می کنم

آخر روز شش صفحه ام را بنویسم، با این که اتفاقات مختلف ممکن است مانع از انجام این کار شوند. شاید برای شما جالب باشد که خاطره ای را برایتان تعریف کنم؛ روزی در همایش خیره ای شرکت کردم که از قضا جی کی رولینگ (نویسنده هری پاتر) هم آنجا بود و در آن زمان مشغول به پایان رساندن جلد آخر هری پاتر بود. آنجا ما با یکدیگر هم کلام شدیم و به یکدیگر می گفتیم که

ما خیلی خوش شانس بودیم. به این دلیل که در وهله اول بسیار نوشتیم و به چاپ رساندیم و در وهله دوم در زمانی که فکرش را نمی کردیم، کتاب هایمان جزو پرفروش های نیویورک تایمز شدند و شهرتی همه گیر و جهانی را به خود اختصاص دادند و کار ما به جایی رسیده که مخاطب همچون کودکی غرغرو مدام به ما یادآوری می کند که کتاب های بعدیتان را می خواهیم و از قضا همین الان هم می خواهیم! خب این خیلی خوب است که آن ها خواستار کتاب های بعدی تو هستند، اما فشاری که تو تحمل خواهی کرد هم بحثی متفاوت است. مثلا من می دانم جی در آن زمان مشغول تمام کردن جلد آخر هری پاتر بود، از سویی دعوت و شرکت در این همایش را هم پذیرفته بود، از طرف دیگر، با فرزندانش برای تفریح به نیویورک آمده بود و قرار بود تعطیلات را با آن ها سپری کند و پنج یا شش فصل آخر کتاب هری پاتر را هم بنویسد. زمانی که برای تست صدا به همایش آمد، مانند هر مادر یا همسر دیگری یک لباس عادی پوشیده بود و موهایش را دم اسبی بسته بود و ما تا آن مدیم با یکدیگر صحبت کنیم، نماینده انتشارات اسکلاستیک او را کنار کشید تا لحظه ای با او حرف بزند. زمانی که جی برگشت تا با من صحبت را مجددا از سر بگیرد، در عین حال که همیشه مؤدب است، بسیار عصبانی به نظر می رسید.

او به من گفت: «آیا واقعا آن ها کارهایی را که ما انجام می دهیم، درک نمی کنند؟» و من در پاسخ به او گفتم: «چگونه توقع داری آن ها کار ما را درک کنند، وقتی ما خودمان نیز خودمان را درک نمی کنیم».

محسوب نمی شود، نمی تواند در ژانر تخیلی هم یک نمونه موفق از نوشتار محسوب شود. هنگامی که من شروع به کار کردم، دریافتم که آن چه که می نویسم در مورد کودکان و نوجوانان است و به گونه ای با تخیل در هم آمیخته شده است. پس به همان سبک و سیاق نوشتاری خود ادامه دادم و یکی دیگر از دلایلش فروش خوب این ژانر از کتاب هاست. من دریافت می کنم که می گویند کاش تعداد بیشتری از کتاب هایم در کتابفروشی ها و مراکز فروش و... وجود داشت.

شاید یکی از دلایلش حضور شخصیت های گوناگون و پیچیدگی و درهم تنیدگی آن ها در آثارم است.

شما چگونه می توانید با

این سرعت کتاب ها را

بنویسید و به چاپ برسانید؟

خب ببینید روش های نوشتن متفاوت است. در روشی که من می نویسم، سعی می کنم تا روزی شش صفحه بنویسم. بنابراین در کتابی مانند «پایان زمان» سعی کردم که روزی سه تا چهار ساعت برایش وقت بگذارم و آن را به اتمام برسانم.

پس اگر کتابی حدود ۳۶۰

صفحه باشد، این به معنای دو ماه کار متمرکز و به پایان رسیده محسوب می شود، اما عمدتا این امر مربوط به زمانی می شود که همه چیز برای شما به خوبی پیش رفته باشد.

و آیا شما هر روز شش

صفحه می نویسید؟

معمولا این طور است.

یعنی هیچگاه نشده که

چیزی را بنویسید و بعد از آن

منتفر شوید و خط بزنیدش و یا

گاهی به جایی برسید که این

حس بر شما غلبه کند که حتی

استعداد نوشتن هم ندارید؟

خیر، خوب در حال صحبت در مورد زندگی واقعی هستیم. این امکان وجود دارد که در میان کارم، کارهایی برایم پیش بیاید، مثلا لازم باشد به عیادت یک شخص بیآورم. بعد از این ایده شروع به جست وجو و خواندن مطالب و مقالاتی در مورد تلفن همراه کردم تا بتوانم اطلاعات بیشتری در موردش کسب کنم. از سویی نگرانی امروزه مردم را در نحوه صحبت کردن با یکدیگر یافته ام.

شما به رمان

سلول اشاره

کردید، در جایی

خواننده بودم که

رمان سلول را در

حوزه سرگرمی

گنجانده بودید. با

این حساب پس کدام

یک از کارهایتان را

می توان در حوزه دیگری

قرار داد؟

همه این ها سرگرمی است.

حقیقتا این مسئله شبیه به

معضلی شده که با آن درگیر

هستیم. قطعا اگر رمان

تخیلی یک سرگرمی

مانند آنکه دکتر با شما تماس بگیرد و به شوخی به شما بگوید که سلطان دارید!

تفاوتی نمی کند در رابطه با چه موضوعی صحبت می کنید؛ ممکن است در ارتباط با خون آشام ها یا ارواح و یا حتی جنگ جهانی و اشغال نازی ها باشد؛ این که در مورد چه موضوعی به صحبت می پردازید، نمی تواند شاکله اصلی را تغییر دهد. مهمترین امر نحوه برخورد و نوع تعامل شما با شخصیت ها و جهان پیرامونتان در قبال یک موضوع است؛ کما این که جهان امروز مان برایم جذاب تر از جهان خون آشام ها و هیولا هاست.

در نوشته هایتان به نوعی

سعی در بازگویی داستان های

عامه پسند دارید؛

داستان هایی که در آن

خوانندگان با جنبه هایی از

تجربیات، رفتار و حتی گفتار

روزمره خودشان مواجه

می شوند. آیا شما به صورت

خود آگاهانه تصمیم دارید که

لحظات مشخصی از زندگی را

برای مخاطباتان به تصویر

بکشید؟

خیر. به هیچ وجه. همیشه از این شیوه اجتناب کرده ام. مثلا در رمان سلول ایده این گونه به ذهنم تزریق شد. روزی از هتلی در نیویورک بیرون آمدم و زن زیبرویی را دیدم که مشغول صحبت با تلفن همراه خود بود، ناگهان به ذهنم ایده ای خطور کرد که اگر این زن پیام ناگواری را از آن سوی خط بشنود و تاب مقاومت در مقابل آن نداشته باشد و بعد از شنیدن آن بخواهد تمام مردم را تا جایی که می تواند بکشد تا خودش را به کشتن دهد، می تواند ایده جذابی باشد؟

از سویی دیگر، اگر همین امر اپدیمیک شود و هر کس بخواهد بعد از شنیدن آن پیام از پشت تلفن همراهش دیوانه شود، چه اتفاقی رخ می دهد؟ تمام ایده های پیرامونش هم با توجه به همین ایده شکل گرفت و ناگهان تصمیم گرفتم تمام این ها را به روی کاغذ بیآورم. بعد از این ایده شروع به جست وجو و خواندن مطالب و مقالاتی در مورد تلفن همراه کردم تا بتوانم اطلاعات بیشتری

در موردش کسب کنم. از سویی نگرانی امروزه مردم را در نحوه صحبت کردن با

یکدیگر یافته ام.

شما به رمان

سلول اشاره

کردید، در جایی

خواننده بودم که

رمان سلول را در

حوزه سرگرمی

گنجانده بودید. با

این حساب پس کدام

یک از کارهایتان را

می توان در حوزه دیگری

قرار داد؟

همه این ها سرگرمی است.

حقیقتا این مسئله شبیه به

معضلی شده که با آن درگیر

هستیم. قطعا اگر رمان

تخیلی یک سرگرمی

منتشر شده را ترجمه و باز نشر کنیم؛ شاید چنین حرکت هایی سر آغاز جریانی نو و تازه نفس در ادبیات ترجمه در ایران باشد تا بتوانیم با ادبیات روز جهان حرکت کنیم و نویسندگان و آثارشان را بیشتر بشناسیم.

چند سال از آغاز فعالیت

حرفه ای شما به عنوان

نویسنده می گذرد؟

باور کنید یا نکنید، از شش هفت سالگی سعی می کردم از لابلای کتاب های کمیک عکس های شخصیت ها را برش دهم و بعد با کمک آن الگوها و عکس ها داستان های خودم را بسازم. یادم می آید که حتی زمانی که در خانه بودم و کار های مربوط به مدرسه را به اتمام می رساندم، در رختخواب دراز می کشیدم تا داستان بنویسم، کما این که نمی توانم کتمان کنم که فیلم ها هم روی من بسیار تأثیر گذار بودند؛ من عاشق فیلم بودم.

به یاد دارم زمانی که مادرم مرا برای تماشای کارتون بابمی به رادیو سیتی موزیک هال می برد. بعد از تماشای کارتون، تصاویر موجود در آن ها مانند پازل در ذهنم نقش می بست و به خوبی به یاد دارم که وقتی حتی شروع به نوشتن می کردم، تمام سعی خود را به کار می بستم تا عینا تصاویر را بر روی کاغذ بیآورم.

برای نوشتن از چه ابزار

دیگری در کنار تجربیات تان

استفاده می کنید؟

عمدتا از فیلم و کتاب استفاده می کنم. گاهی با گوش دادن به داستان ها سعی می کنم که از ایده های موجود در داستان ها به شکلی دیگر و سبک و سیاقی متفاوت بهره بگیرم و یا در مورد فیلم ها هم از همین روش استفاده می کنم؛ مثلا همین چند سال پیش بود که تصمیم گرفتم تا فیلم هفت سامورایی را به شکلی دیگر بازگو کنم و در نهایت در یکی از داستان های مجموعه برج تاریک با تغییراتی نسبت به هفت سامورایی اصلی توانستم موفق به این کار شوم.

نمی توانم کتمان کنم که

فیلم ها هم بر من بسیار

تأثیر گذار بودند؛ من عاشق

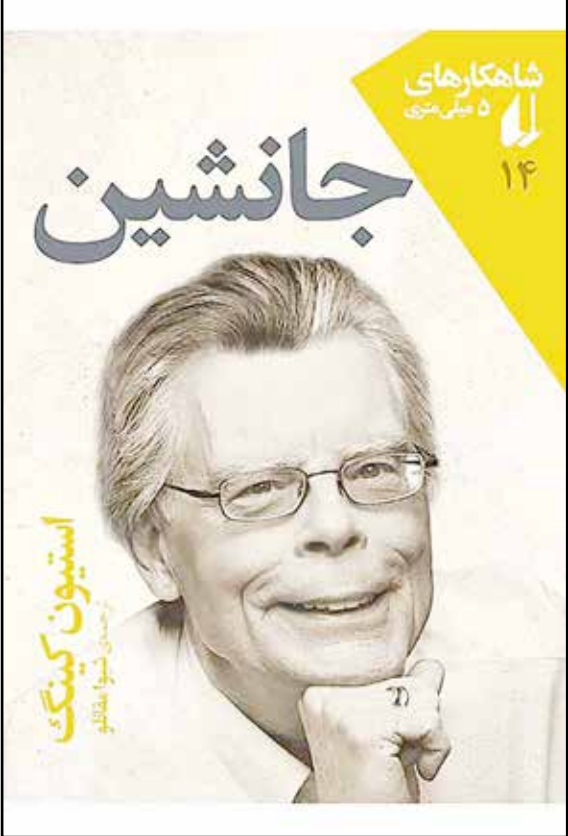
فیلم بودم

آیا می توانم پیرسم که چرا

ترس یکی از درون ما به های

اصلی کارهای شماست؟

کاری که من انجام می دهم به مثابه ترک برداشتن آینه است. اگر به کارنامه کاری ام نگاهی بیندازید، می بینید که از جایی به بعد سعی کردم روایتی از زندگی طبقه متوسط آمریکا را به تصویر بکشم، چرا که در برهه ای از زمان زندگی می کردم که آن گونه می اندیشیدم. شما در هر برهه ای از زندگی با مسئله ای مواجه می شوید که توضیح دادن آن دشوار به نظر می رسد، ولو این که حتی یک شوخی به نظر برسد،



فرزام کریمی، مترجم و منتقد

استیون کینگ در سال

۱۹۴۷ در پورتلند چشم به

جهان گشود. شهری بندری

با مردمانی خوش مشرب

که توریسیم و گردشگری

در اقتصادشان نقش مهمی

را ایفا می کند. بندرگاه

پورتلند با معماری قرن

نوزدهم از مکان های جذاب

و دیدنی است که هر ساله

توریست های زیادی را جلب

خود می کند و اما شهر ماین

با جمعیتی بیش از ۶۶ هزار

نفر یک سوم کل جمعیت

پورتلند و پرجمعیت ترین

ایالت نیوانگلند را که شامل

ایالت های ماین، نیو همپشایر

و ورمونت می شود، تشکیل

می دهد. دوران کودکی و

نوجوانی استفن کینگ در

این منطقه به گذشت که

از جذایت های خاص خود

برخوردار بوده است.

اما این شهر نه تنها او را

تبدیل به یک ماهیگیر یا

ناخدا یا لیدر تور نکرد، بلکه

از او نویسنده ای خارق العاده

ساخت که بیش از ۳۵۰

ملیون کپی از آثار او تاکنون

به فروش رفته است. شاید

اگر کریستوفر لوت - اولین

مهاجر اروپایی به آن منطقه -

می دانست که روزی استفن

کینگ در آن منطقه زاده و

بالیده خواهد شد، دوباره به

ماین باز می گشت!

بیش از ۶۰۰ رمان و ۲۰۰ داستان

کوتاه در ژانر تخیلی و وحشت

ماحصل کارنامه استفن کینگ

است. برنامه های تلویزیونی و

کمیک بوک ها را نیز به این کارنامه

پر بار اضافه کنید. استیون کینگ

نویسنده بزرگ و صاحب سبکی

است که برای خوانندگان ایرانی

چندان شناخته شده نیست، نه